

# جان جهان ایران

محمد جعفر یاحقی

استاد دانشگاه فردوسی مشهد

اگر همه یادداشتهایی را که از پنجاه‌و‌اند سال پیش در حواشی کتاب‌هایی که از دکتر اسلامی ندوشن خوانده و نوشته‌ام سرجمع کنم، خود کتابی می‌شود دیدنی و خواندنی. حالا اگر جملاتی را هم که زیر آن خط کشیده و برای خودم مثلاً برجسته کرده‌ام بر این بیفزایم، این کتاب ارزش و برجستگی بیشتری پیدا می‌کند.

به یاد نمی‌آورم که از کی با نوشته‌های دکتر اسلامی آشنا شده‌ام. هر چه هم دیر باشد، قضیه باید به سال‌های دبیرستان من باز گردد، یعنی اوایل دههٔ چهل. من آن سال‌ها مجلهٔ *یغما* را از دبیر ادبیاتم امانت می‌گرفتم و می‌خواندم. اولین خواننده‌هایم از مقالات و نوشته‌های دکتر اسلامی به آن سال‌ها باز می‌گردد. وقتی به دفتر یادداشتهای دوران دبیرستانم، که خود جُنگی است از نوشته‌ها و منتخباتی که از خواننده‌های خود برمی‌گرفتم، نگاه می‌کنم اولین مطلبی که از دکتر اسلامی در این دفتر به چشم

Mohamad Ja'far Yahaghi, "The Soul of the Iranian World," Iran Namag, Volume 3, Number 4 (Winter 2-19), 45-50.

محمدجعفر یاحقی <mgyahaghi@yahoo.co.uk> استاد ممتاز دانشگاه فردوسی مشهد، عضو پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی و مدیر قطب فردوسی‌شناسی و ادبیات خراسان در دانشگاه فردوسی مشهد و نیز عضو آکادمی علوم، فرهنگ و هنر جمهوری تاجیکستان است. بیش از ۶۰ کتاب تألیف و ترجمه و ۳۵۰ مقاله منتشر کرده است. در سال ۱۳۹۶، عنوان دانشمند برگزیدهٔ کشور را از بنیاد نخبگان دریافت کرد. برخی از آثار پُر شمار ایشان عبارت است از *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی، سخن آشنا، فرهنگ نام‌آوران خراسان، ترجمهٔ قرآن ری، و چون سبوی تشنه*.

می خورد، شعری است در قالب چارپاره، که آن سال‌ها میان نوپردازان کهن‌گرا بسیار معمول بود، با این بند آغازین:

شب آخر دوان دوان رفتم  
تا ببینم به آخرین بارش  
نرم نرمک زدم به در انگشت  
کردم از خواب ناز بیدارش

این شعر را به تاریخ ۱۳۴۶/۷/۱۰ از روزنامه‌ای برگرفته و در آن دفتر یادداشت کرده‌ام. دنباله شعر را نمی‌آورم که می‌دانم استاد اسلامی بعداً شعر را کنار گذاشتند و به نثر روی آوردند و شاید راضی نباشند که خوانندگان امروز آثارشان، که همواره ایشان را به‌عنوان نویسنده و متفکر می‌شناسند، بدانند که روزگاری هم شعر می‌سروده‌اند.

از کتاب‌های دکتر اسلامی می‌گفتم و یادداشت‌هایی که در کنار این کتاب‌ها نوشته‌ام؛ از *داستان داستان‌ها*، *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*، *سرو سایه‌فکن و نامه نامور* که در دنیای حماسه و پهلوانی خواننده را سیر می‌دهد تا فرهنگ و شبه‌فرهنگ و نوشته‌های بی‌سرنوشت و هستی که درد فرهنگ و هوشیاری از سطور آنها زبانه می‌کشد تا *ایران را از یاد نبریم و ایران و تنهایی‌اش و ایران: لوک پیر و ایران چه حرفی برای گفتن دارد؟* و *ایران و یونان در بستر باستان* و *ایران به کجا می‌رود؟* در بخش پسین سخن‌ها را بشنویم و... این همه "ایران ایران" در کجا به گوشتان خورده یا در کدام کتابخانه با چشم خود دیده‌اید، تنها نه در نوشته‌ها، که حتی در شعر؟

آن دخت پریوار که ایران من است  
پیدا و نهان بر سر پیمان من است  
هم نیست ولی نهفته در جان من است  
هم هست ولی دور ز دامن من است<sup>۱</sup>

روزی که قرار بود دکتر اسلامی با یاری جمعی از اهل فرهنگ و هنر و ادب ایران مؤسسه مردم‌نهادی برای رسیدن به هدفی بزرگ، یعنی برکشیدن نام بلند فردوسی و رسیدگی جدی به آرام‌جای او، بنیاد نهد، نام آن را از سر کمال دل‌آگاهی گذاشته

<sup>۱</sup> محمدعلی اسلامی ندوشن، بهار در پاییز: سفینه هفتادوهفت رباعی، به خط غلامحسین امیرخانی (تهران: انجمن خوشنویسان ایران، ۱۳۸۴)، ۵.

بود "ایران سرای فردوسی". دریغ که ایران سرای فردوسی به سبب کارشکنی و نادلبخواهی برخی از دستگاه‌های دولتی و جز آن، مثل خود ایران، بی‌سامان و بی‌سرانجام در دل دوستداران ایران و فردوسی باقی ماند و هرگز روی عمل به خود نداد. اما دکتر اسلامی هرگز از دغدغه ایران و ایران سرا فارغ نماند.

گمان می‌کنم این مرد دردی را حس می‌کند که ما با آن آشنا نیستیم و دورادوری را می‌بیند که کمتر کسی را چشم دیدن آن هست. ایران، فرهنگ، خودنگری، خودگری و روشن‌اندیشی کلیدواژه‌های اصلی آثار دکتر اسلامی ندوشن است. باید دانست، باید دید، باید باور کرد، باید آگاه بود، باید رفت، باید بود... بایسته‌ها و شایسته‌هایی است که آثار وی به خواننده توصیه می‌کنند.

چه با شگون و معنی‌دار است که این نوشته‌ها در پاسداری حق استاد اسلامی و حق‌گزاری به ساحت فرهنگی او در *ایران نامگ* چاپ می‌شود، همین نام هم می‌تواند برای او که یک عمر "ایران ایران" گفته احترام‌انگیز باشد.

یکی از بهترین و روشن‌ترین زمینه‌هایی که تقریباً همه این بایسته‌ها و دربایسته‌ها را در خود انعکاس می‌دهد، آثار سفرنامه‌ای اوست. دکتر اسلامی مرد سفر است. تا دست و پا و امکان رفتن داشت یک جا قرار نمی‌گرفت. بی‌قراری او برای قراری بود که با سرزمینش گذاشته بود، قرار یافتن ایرانی که از بخت بد از روزی که او چشم به این جهان گشوده روی قرار به خود ندیده است.

صفیر سیمرغ، آزادی مجسمه، در کشور شوراه‌ها، و کارنامه سفر چین مشتمل بر چند هزار صفحه رهاورد سفرهای اوست به چهار گوشه ربع مسکون. کجاها که ندیده است! و چه‌ها که نیافته است! اینها که بماند، من چهار جلد روزهای او را هم رهاورد سفری می‌دانم به درازای زندگی یک مرد که از گوشه کویر همچون سیمرغ صفیرکشان به دنبال سایه‌های همای به راه افتاد، چشم‌ها را شست: دیدن دگر آموخت، شنیدن دگر آموخت، گفت و نگفت، اگر شد با آوا و اگر نشد با ایما، ذکر مناقب حقوق بشر را به گوش جهانیان رسانید، گفته‌ها و نگفته‌ها را در مسیر رسیدن به جام جهان‌بین با تشنه‌کامان وادی خودآگاهی، نه با افسانه و افسون، که با شوری که در زندگی آنها به راه می‌انداخت در میان گذاشت. روزها سلوک یک دلباخته خاک و آبادانی است که آرام، اما بی‌قرار، رهسپار سرمنزل جانان است که از جانان تا جان جهان راهی نیست و

## معشوق هزار ماجرا انگیزد تا جان جهان به پای عاشق ریزد

خواندن سفرنامه‌های اسلامی آدمی را مشتاق سفر می‌کند؛ دلش می‌خواهد راه بیفتد و همه آن جاها را ببیند و از همه آن چیزهایی که او دیده سر در بیاورد؛ ببوید و ببوید، بخواهد و بجوید و نادانسته‌های خود را کمتر کند. اگر بگویم بعد از آنکه آزادی مجسمه را خواندم از پای ننشستم تا خودم را به پای مجسمه آزادی رساندم، سخن ناروا و بی‌پروایی نیست. اگر بگویم کارنامه سفر چین او پای مرا به چین و ماچین باز کرد، خواهش می‌کنم آن را یک ادعا تصور نفرمایید و به قول بیهقی، مرا از "مُبرمان" نشمرید. کارنامه سفر چین بود که مرا به صرافت نوشتن انداخت؛ "دیدارِ پکن" حاصل این صرافت بود و ایضاً دیدارهای دیگر که از اینجا و آنجا داشتیم، مثل اسلامی در شرق و غرب عالم. کارنامه سفر چین سفرنامه‌نویسی را به من یاد داد و از این رهگذر چندین کارکِ بد و خوب را در کارنامک من گذاشت، تا آنجا که امروز یکی از دلخوشی‌های این قلم نیز سفرنامه‌نویسی و سیاحت‌نامه‌نگاری است. جلد اول روزها را که خواندم به این صرافت افتادم که از آن سال‌ها بنویسم و نوشتم. خدا می‌داند چند تن دیگر مانند من هستند که به همین طریق راه او را رفته‌اند. مگر ما از یک کتاب چه انتظاری داریم؟ مگر یک نویسنده چه باید بکند و چقدر باید تأثیر بگذارد تا سزاوار احترام باشد؟

سفر یک ماهه مؤلف به چین در سال ۱۳۵۴ش دست داده بود، اما چاپ اول کتاب در ۱۳۶۲ش منتشر شد. این تأخیر در ثبت وقایع اثری نداشته، به طوری که خواننده آنها را در زمانه خود می‌بیند و حس نمی‌کند که زمان بر آنها گذشته است. من در روزهای اول فروردین ۱۳۶۴ش این کتاب را تمام کردم. تصویری که پس از خواندن کتاب از چین در ذهن من ماند، تا دو سال بعد از آن که به پکن رفتیم، برایم زنده بود و مرا به دنبال خود می‌کشاند. در این کتاب، پیش‌بینی‌هایی درباره آینده چین صورت گرفته که تا امروز که چهل‌و‌اند سال از آن تاریخ می‌گذرد اغلب آنها آرام آرام محقق شده است. برخی از آن پیش‌بینی‌ها را من در همان سفر اولم با چشم خود دیدم که به عینیت پیوسته است و بسیاری را در سفر دیگری که ۱۵ سال بعد به ناحیه دیگری در جنوب چین داشتم ملاحظه کردم. چین در سال ۱۳۵۴ش/۱۹۷۵م که در چشم‌انداز این کتاب قرار داشت، تازه از انقلاب فرهنگی مائو قد راست کرده بود و بنابراین، هنوز از خشونت و سرسختی و توهم و فردپرستی روزگار گذشته کاملاً

فاصله نگرفته بود. با این حال، می‌شد دید که این اژدهای فروخته برای بلعیدن همه عرصه‌های اقتصادی جهان و رسیدن به آینده‌ای روشن و قرین توفیق دورخیز کرده است.

نویسنده از فرصت یک‌ماهه‌ای که در بهار ۱۳۵۴ ش برای او دست داده به خوبی استفاده کرده است. همه نواحی چین را دیده و با لایه‌های مختلف اجتماعی، از کارگر و کشاورز و روستایی بی‌سواد و باسواد گرفته تا مسئولان بلندپایه حکومتی و تحلیلگران آگاه سیاسی و اقتصادی و استادان دانشگاه، به گفت‌وگو نشست است. به همه جا سرکشیده است یا نه، خواسته است که او را ببرند: به مدرسه و دانشگاه و کارگاه و مزرعه و گاوداری و خوک‌بانی و مرغداری سنتی و کارخانه مدرن و به همه جا تا ببیند مردم چه می‌کنند و چه می‌گویند و از کجا به کجا رسیده‌اند.<sup>۲</sup> سفر او کاملاً حساب‌شده و همه جا زیر چتر حمایتی و راهنمایی‌های همه ارگان‌های رسمی بوده است، به طوری که اگر جای دیگری می‌بود یا اگر کنجکاو‌های علمی و نتیجه‌گیری‌های دیگر نویسنده که از طرق آزاد به دست آمده‌نمی‌بود، می‌توانستی بپنداری که این تصویر کاملاً حکومتی و یک‌سویه برای وی حاصل شده است. او در همان سال‌ها به درستی سازمان سیاسی چین را "سازمانی با انعطاف و مصلحت‌گرای (pragmatique) و پیوسته در حال شدن"<sup>۳</sup> معرفی کرده است؛ شدنی که امروز در آستانه سال ۲۰۱۹ تا حد زیادی به عینیت پیوسته و سخت‌کوشی و مدیریت سازمان‌یافته چین در عرصه رقابت‌های اقتصادی اینک چشم‌جهانیان را خیره کرده است. خواننده کارنامه سفر چین با سرزمینی عظیم، استثنایی، تاریخی، و به وسعت کار و همدلی مواجه می‌شود که سازمانی متشکل و هم‌پیوند و رو به جلو، زاینده و در حال نو شدن آن را اداره می‌کند.

نباید از یاد برد که از هر چهار تن که در این کره خاکی نفس می‌کشند، تقریباً یک تن آن چینی است که هر جای دنیا که باشد با همان انضباط مائوئی و سخت‌کوشی و انعطاف پس از انقلاب فرهنگی کار می‌کند و رنج می‌برد و سود کارش عاید کشورش می‌شود. پس چینی حق دارد که در مراکز جمعیتی و شهرهای بزرگ جهان با گرد هم آمدن و کار کردن در منطقه‌ای خاص با نام "شهرک چینی" (China Town) تشخیص کاری و هویت ملی خود را به نمایش بگذارد.

<sup>۲</sup> محمدعلی اسلامی ندوشن، کارنامه سفر چین (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲)، ۱۹۰.  
<sup>۳</sup> اسلامی ندوشن، کارنامه سفر چین، ۱۷.

نمی‌دانم سعدی به من اجازه می‌دهد که شعر او را با تصرفی در این زمینه به کار  
ببرم که

از من بگوی تاجر مردم‌گرای را  
کو سود پول خویش به آرام می‌برد  
تاجر تو نیستی چینی است از برای آنک  
او رنج می‌برد و او کار می‌کند

مائو تسه تونگ از لزوم "انقلاب مستمر" سخن به میان می‌آورد، یعنی حرکت دائمی و تلاطم همیشگی در جامعه، به طوری که اجاق انقلاب هرگز خاموش نشود تا هم ضد انقلاب مجال سرجنبانی پیدا نکند و هم جامعه به آرامش رختناک و تن‌آسانی معهود دچار نشود. او معتقد بود که تجدید انقلاب در هر هفت هشت سال ضرورت دارد تا "ارواح شریر" از تن آن زدوده شود. دکتر اسلامی که این اندیشه را با "جنبه امنیت‌طلبی طبع بشر" در تضاد می‌بیند،<sup>۴</sup> تلویحاً تردید می‌کند که این روحیه بتواند دوام بیاورد. وی جای دیگر در مقدمه کتاب،<sup>۵</sup> بر نکته‌ای دیگر انگشت می‌گذارد که تا حد زیادی این نظریه را تعدیل و اجرایی می‌کند و آن "نیاز به تطابق دائم با زمان" است که وی از آن با تعبیر عامیانه "موج‌سواری" یاد می‌کند، به این معنی که جامعه چین بر پشت امواج به جلو می‌رود: اگر موجی به علت فرسودگی ناتوان و بی‌استفاده ماند و استقامت کشیدن این بار را از دست داد، بر موجی دیگر سوار می‌شود و در جهت گشاده شدن و آزادتر شدن پیش می‌رود. این پیش‌بینی درستی بود، همان که توانست چین عصر مائو و انقلاب فرهنگی را به جامعه نوین، مولد، خستگی‌ناپذیر و بی‌رقیب این روزگار بدل کند.

اسلامی همه این‌ها را می‌بیند و با شور و شوق و امید بسیار به زبانی ساده و همه‌کس‌فهم خوبی‌های آن را ترسیم می‌کند، با چراغی در دست، چراغی در دل، فرا راه فرزندان از جان جهان او، یعنی ایران.

برای استاد اسلامی شادمانگی و دیرزیستی آرزو دارم.

<sup>۴</sup> اسلامی ندوشن، کارنامه سفر چین، ۵۴۳.

<sup>۵</sup> اسلامی ندوشن، کارنامه سفر چین، ۱۷.